

و گفت ماد خود را در بدنه کاران آتش و نوح خلاص یافتی الحمد لله پس بطعام خوردن خود
 شد بانجامت شیخ ابوالربیع میگوید که سر صحبت خرمی دین باب کشف آن کوید
 معلوم شد و همه شیخ ابوالربیع مالتی گفته است که در بعضی بیجاات آنها میفرم
 چون شب میرسد من می آید و نزدیک من شب میکند و ایندو با من چیکار میکنند
 شبی شنیده که همه شب بیکت یا وندیس یا وندیس و چون با من در شب بر هم
 زد و گفت سیمان آرزاق و پرواز کرد **عربی من مساها لاشی عم الحکامی رحمة الله**
 با شیخ عقیل عینی و شیخ حاد صحبت داشته بروی خلوت بسیار جمع شدند و در
 جیل هکرایه که از انواع بغداد است موصلا است از خلوت منقطع گشت و آنجا
 تاویه بنا کرد و نزد مران دیار همه مرید و معتقد شد و در سینه و خنجر
 و خنجر به اندیشرفت و ترویج دین در باران مراتب متبرک است و بیارکامان
 و آیات ظاهر است و در تاریخ امام یافعی مذکور است که یکی از مریدان او در یک
 صیقلها داعیه انقطاع از خلق پیدا شد با شیخ عربی گفت میخواهم که درین صیقل
 منقطع باشم چه بودی که اینچنین بودی که پاشا سپیدی چیزی که قوت من شدی
 شیخ برخواستن و آنجا دوستان بر یک بود پای یکی زد چینه آب شیرین روان
 و پای دیگری زد درختان ناری سست درخت را گفتنای درخت باذن الله تعالی
 روز یکبار نا درین ناری بود که در دنیا می باشد **سیدی اجابت**
ای الحسن الرفاعی قدس سره و آن اولاد امام موسی کاظم است رضی الله

مسلویم عن رسول الله صلی الله علیه و آله

منشی میرزا حسن و کرمی و سکون
 یازده مشاعر و مختصر

کتابخانه دارالکتب
 و ادبیه

اندیشه و ادب

تعالی عنه و نسبت خرمی به شیخ واسطه به شیخ میرزا سید اسحاق عینی بوده از شیخ
 ابوالحسن که خواهرزاده و نسبت گفته است که یک روز در جلوت و می نشستند بود
 پیش و یکبارگی شنیدم چون نظر کرد در پیش و یکی نشسته بود که هرگز ندیده بود
 ساعتی از با هم گفتند پس آن شخص از روزی که در بیوا خلوت شیخ بود پروان
 آمد و چون نزد شیخ آمد از هوا بگفت پیش شیخ در آمده و پرسید که این مرد کی بود
 گفته بود و نزد شیخ گفتن آری گفت کسی است که خلایق تعالی محیط را بوی محافظت
 می کند و می از جان از همه است سه روز است که بجهت شده است اما می ماند گفتن باید
 سبب مجوری او چیست گفت وین در یکی از این محیط مقیم است اجاسه شیخ و زیار
 با دید خاطر وی که گفت که کاش این باران در عمارت بودی بعد از آن استغفار کرد
 بسبب این اعتراض مجبور شده است پس گفت با سیدی و بیاز شهری وی علامه کردی
 گفتی نیز داشتیم گفتن اگر فرمای من و بیاز علامه کسب گفت میبکی گفتن آری گفتن
 بگسیان خود در کشتن در کشیده آوازی بگوش من رسید که با کس سر بر سر بر آورد خود
 ندید که از این محیط دیدم در کار خود چیزی نشنیده ام خواهستم و اندک بر فتم آن مرد در دید
 و بروی سلام کرد و مروان قصه را با وی بگفتم سوگند بنزدان که هر چه ترا گویم بچنان
 گفتم چنان کسب گفتن خرمی در کردن انداز و صراحتی زمین کنش و منادی و یکی این
 سزای آنکی که بر خدای تعالی اعتراض کند خرمی را در کرد و زود کرد و خواهستم که بگویم
 ها غافل از یاد ای علی و بر بگذا که آسمان بوی تباری بداند و در آن شدند و
 تعالی او شنیدند شد چون آن آواز شنیدم بخود شده و چون بخود با آمد و خود را پیش

و در روز شنبه عالی دین در روز شنبه
 ابوالفضل که در روز شنبه او را نام آن
 مکران و در روز شنبه او را نام آن
 مکران و در روز شنبه او را نام آن

در روز شنبه

Copyrighted material